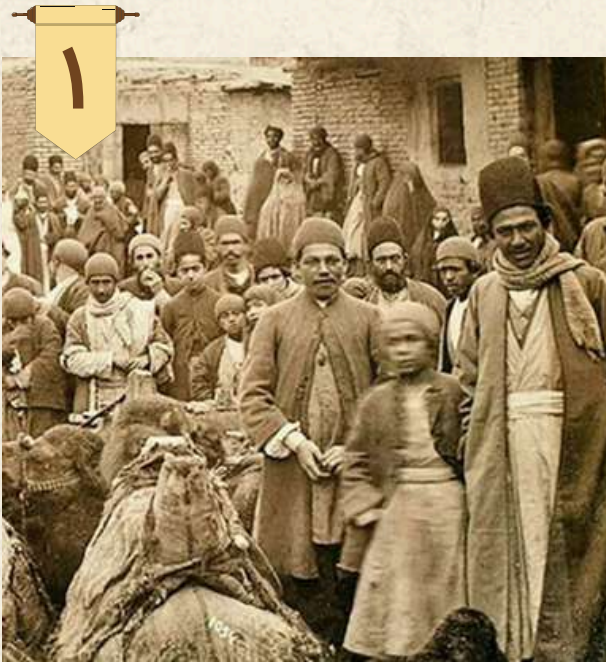


# دریچه‌ای به تاریخ

ویسپوبیش، سال ۱، شماره ۶

## درباره احوال ایران و روحیات ایرانیان (ادامه از شماره‌ی پیشین):

«گمان نمی‌کنم هیچ‌یک از ملت‌های روی زمین، مثل ایران برای دلّالی صلاحیت داشته باشد؛ چون دلّال باید زرنگ، موقع‌شناس، خوش‌صحت، مُتملّق، پُرحوصله و قدری روانشناس باشد و تمام این صفات در ایرانیان به‌خصوص در اصفهانی‌ها و شیرازی‌ها جمع شده است، بطوری‌که گویی اهالی این دو شهر، همه دلّال آفریده شده‌اند.



چنانکه پیشتر گفته شد، «گنت ژوزف آرتور دوگوبینو» بین سالهای ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸ میلادی از سوی دولت فرانسه مأمور بود که بعنوان یکی از اعضای برجسته سفارت فرانسه به ایران قاجاری دوران ناصرالدین‌شاه، سفر و در طهران زندگی و کار کند. او نیز در سفرنامه‌ی «سه سال در آسیا»، **Trois ans en Asie** (ترجمه‌ی عبدالرضا هوشنگ مهدوی - نشر قطره - چاپ اول ۱۳۸۳)، برداشت‌های خود از اوضاع ایران و روحیات مردم آن را نوشت (تصویر ۱). نوشته‌های او - فارغ از حُبّ و بغض‌های مختصرش - برای خواننده‌ی هوشمند و جوانِ امروز، از دو جهت ارزشمند است: نخست، فهمِ بهترِ تاریخِ معاصر ایران در دورانِ مُنحطّ قاجار تحت تعالیم این سلسله و علمای آن زمان که حاکمان بلامنازع و پشت پرده‌ی زمانه بودند و در کنار آن، اهمیت اصلاحاتِ حاکمیتیِ عصر پهلوی که ایران را تا حدود زیادی از چنان قرون وسطایی بیرون کشید؛ و دوم، اندیشه‌ی درست نسبت به اوضاع کنونی ایران که چگونه می‌توان از بازگشت عادات بد سابق جلوگیری کرد و بلکه به ساحل نجات رسید:



کباب‌پزان بازار طهران در دوره قاجار

«این‌گونه عادت به رباخواری لگام گسیخته، قرض‌های دائمی، تدابیر نامشروع، بی‌اعتمادی، زرنگی‌های ماهرانه، ایرانیان را به شدت سرگرم می‌کند ولی به افزایش سطح اخلاق آنان [نیز] کمک نمی‌کند. زندگی همه‌ی افراد این ملت، دائماً به تحریک و دسیسه می‌گذرد. هیچ‌کس فکری جز این در سر ندارد که به هر وسیله‌ای شده است از زیربار تعهداتش شانه خالی کند.

اربابان، حقوق نوکرهایشان را نمی‌پردازند، نوکرها نیز تا بتوانند از ارباب می‌دزدند. دولت به کارمندانش حقوق نمی‌پردازد و به جای پول، به آنها قبض و حواله می‌دهد و کارمندان نیز مال دولت را می‌دزدند و رشوه می‌گیرند.

سرتاپای سلسله مراتب اجتماعی، آکنده از تقلب بی‌اندازه و بی‌حد و حصر است و اضافه می‌کنم که این دردی است درمان‌ناپذیر. [چرا که] این وضع، موردپسند همه است و هرکس

همه‌ی ایرانی‌ها فروشنده‌اند یا هرچه را که دارند به گرو می‌گذارند. وقتی می‌گویم همه، مقصودم واقعاً همه‌ی مردم است! شاه، جواهراتش را گرو می‌گذارد، زنانش زینت‌آلات خود را گرو می‌گذارند، اعیان و اشراف، ملک و باغ و خانه‌ی خود را برای به‌دست آوردن پول به دلال‌ها گرو می‌دهند، اشخاص باسواد کتاب‌هایشان را گرو می‌گذارند. هیچ مرد یا زنی نیست که مقروض نباشد و شاید هیچکس وجود ندارد که بدهکاری نداشته باشد.

ایرانیان به قدری در فکر وام هستند که وقتی کالاهایی از قبیل لباس، جواهر و حتی دیگ می‌خرند، قبل از هرچیز فکر می‌کنند که آیا در موقع لزوم می‌توان آن را به گرو گذاشت و فروخت و به زبان ساده، تبدیل به پول کرد؟ [حتی] گاهی اتفاق می‌افتد که نیمی از اهالی یک شهر به نیم دیگر بدهکار است.» (ص ۲۸۲)



سربازان ایران در دوره قاجار

به سهم خود از آن بهره‌مند می‌شود و از دردسر نجات می‌یابد. به هرکس اجازه‌ی بیکاری و بطالت را به حدّ وفور می‌دهد و وضعی به وجود می‌آورد که افراد زرنگ را همیشه در حالت بیدارباش نگه می‌دارد و به هیجاناتی عادت می‌دهد که به آسانی از دست‌شان خلاصی ندارند.» (صص ۲۸۴ و ۲۸۵)



عطارِ دوره‌گرد در زمان قاجار

به شکست ایران و جدایی هرات انجامید) (ص ۲۸۸)

«مردم شهرنشین ایران، مانند همه‌ی مردم جهان، عاشق برابری هستند و تکرار می‌کنم که در کافه‌های اروپایی، مطلبی گفته نمی‌شود که در اینجا با هیجان فراوان از سوی کلیه طبقات اجتماعی بیان نشود.» (ص ۲۹۰)

«[اما] دولت ایران، به مفهوم واقعی وجود ندارد و فرد، در این کشور، همه‌چیز است. درحالی که افراد، اعتنا و باکی از دولت ندارند، دولت چه می‌تواند باشد؟ مردم ایران از این جهت و بسیاری جهاتِ دیگر، شباهت به اهالی امپراتوری روم دارند که از هر حکومتی روی کار می‌آمد، اعم از خوب یا بد، چپاولگر یا با حُسن‌نیت، نفرت داشت و از آن ناراضی بود.

مردم ایران از وفاداری سیاسی و فداکاری، ناتوان هستند ولی سرشار از عشق به میهن [هستند]... بدین‌سان، همه‌ی مردم، بدون شرم و حیا، همدیگر را غارت می‌کنند و تا هر جا که

«سرباز ایرانی از نظر هوش و حتی به عقیده‌ی من شجاعت، قابل ستایش است زیرا همین افرادی که چنین رفتار [بد]ی با آنان می‌شود و پابرنه راه می‌روند، تفنگ‌های‌شان فاقد چخماق است و افسرانی مانند خودشان دارند، در جنگ اخیر با سرنیزه به انگلیسی‌ها حمله‌ور شدند.» (جنگ ۱۸۵۶ بین ایران و انگلیس که البته به

ثروت، دائمی نیست. به واسطه‌ی کم‌عمقی اخلاق عمومی، همان‌طور که ثروتمندان، بسیار از خودراضی هستند، فقرا نیز هرگز دچار یأس نمی‌شوند. وانگهی... در ایران هیچکس باور ندارد که یک‌باره وضعیتش چنان تغییر کند که مجبور شود برای امرار معاش، شب و روز کار بکند یا از گرسنگی بمیرد یا بدتر از آن، نه کار داشته باشد و نه قوت لایموت. چون در ایران، موادغذایی آنقدر ارزان و یافتن مسکن آنقدر آسان و اشخاص بی‌قید، آنقدر گشاده‌دست هستند و دامنه‌ی تعاون عمومی، چنان بسیط و مُشفقانه است که اگر بخواهم واقعیت را گفته باشم، باید از این کار ستایش کنم که هرکس، بی‌حساب و بی‌آنکه به فکرِ پس‌گرفتن باشد، به دیگری کمک می‌کند...



گدای طهرانی در دوره قاجار

دست‌شان برسد از بیت‌المال سوءاستفاده می‌کنند و عملاً هیچ‌گونه دستگاہ اداری وجود ندارد و اگر هم باشد بسیار ضعیف است. تنها دستگاهی که در ایران منظم است، پلیس شهری است که دارای سیستم بسیار خوبی برای حفاظت می‌باشد و شبگردانِ شب، تا صبح در کوچه‌ها پاس می‌دهند.» (ص ۲۹۹)

«حال برای‌تان شرح می‌دهم که چگونه از راه «توسّط»، همه‌چیز در ایران اصلاح [و اداره] می‌شود. توسّط یعنی دخالتِ شخصِ ثالث در هر معامله‌ای... حتی شاه هم نمی‌تواند بدون واسطه، یعنی مأمور توسّط، در مورد یکی از خدمتگزارانش اقدامی بکند. یک شهروندِ پولدار هم نمی‌تواند بدون نفوذِ این شخص، اسب یا خانه‌ای خریداری یا هرگونه معامله‌ای انجام بدهد. این رسم عمومی است که همه آن را پسندیده‌اند و به‌کار می‌بندند و رعایت می‌کنند...

گاهی این واسطه یک شخصیت روحانی معتبر است و گاهی هیئتی از روحانیون یا تجار ثروتمند یا... اما واسطه‌ها هرگز بدون در نظر گرفتن نفع مادی، دست به اقدام نمی‌زنند و همین‌که کارشان به موفقیت انجامید، مبلغی به عنوان پاداش از شخصی که مورد حمایت قرار داده‌اند، دریافت می‌کنند.» (ص ۳۰۱) «نتیجه‌ی اخلاقی این داستان، این است که در ایران هرکسی آماده است در کاری که مربوط به او نیست، دخالت کند و در نتیجه، از حلّ هیچ مشکلی نباید ناامید شد. این گفته چنین معنی می‌دهد که قدرت کامله در دست هیچکس نیست و چون همه‌چیز در این جهان، سُست‌بنیاد است بنابراین فقر نیز مانند

در ایران به کسانی که مطالبه‌ی کمک می‌کنند به عنوان اینکه استحقاق دارند، می‌نگرند... بنابراین گدای دروغین وجود ندارد و هیچ‌چیز، کسی را مجبور نمی‌کند برای به دست آوردن آنچه دیگران آماده‌ی اعطایش هستند، دروغ بگویند... [همچنین] در دنیا جایی را سراغ ندارم که مردم به قدر بازار تهران یا اصفهان یا شیراز تفریح بکنند. مشغله‌ی اصلی مردم در بازار، حرف زدن است و گویی همه، مشغول گفتن و شنیدن قصه‌ای هستند که روزی نقل آن شروع شده و دیگر تمامی ندارد [!]]» (صص ۳۰۷ و ۳۰۸) [بنابراین] «روز یک ایرانی، به این ترتیب می‌گذرد: بخش بزرگی به گردش در بازار و بخش دیگری به دید و بازدید. اما قبل از آنکه به اینگونه صرف اوقات پردازم، باید چند کلمه‌ای درباره زنان [ایرانی] بگویم تا در سفرنامه‌ام کمبودی باقی نگذاشته باشم...» (ص ۳۰۹)

آ.آ- ادامه دارد...



زنان قالی‌باف در دوره قاجار